

کارل مارکس و بین الملل اول

مصطفی رحیمی

۲۴۵

«مجمع بین المللی کارگران» که به اختصار «بین الملل» (انترناسیونال) نامیده می شود، شامل سه دوره است؛ دوره اول که از ۱۸۶۴ تا ۱۸۷۶ طول کشید موضوع بحث ماست. دوره دوم در ۱۸۸۹ تشکیل شد و با شروع جنگ اول بین المللی از هم پاشید. دوره سوم یا «کمیترون» را لنین در ۱۹۱۹ تشکیل داد که استالین در بحبوحه جنگ (۱۹۴۳) به خاطر دلجوئی از متفقین آن را منحل کرد (کمیترون اصالت نداشت و مأمور تبلیغ کمونیسم در جهان بود).^۱ وی پس از جنگ «کمینفرم» را تشکیل داد. اهمیت بین الملل اول در تاریخ سوسیالیسم اروپایی در این است که برای نخستین بار به گونه ای صریح کسب قدرت به وسیله پرولتاریا در آن مطرح شد. آنچه

۱- یک بین الملل آنارشستی هم به کوشش یاکونین در ۱۸۷۲ تشکیل شد که تا سال ۱۸۸۴ ادامه یافت. ضمناً سوسیالیست های غیرکمونیست «بین الملل سوسیالیستی» تشکیل دادند که در ۱۹۵۱ دارای سازمان نسبتاً وسیعی شد ولی فقط نماینده احزاب سوسیالیستی بود نه مجامع کارگری.
«بین الملل» چهارم را تروتسکی در مکزیک به سال ۱۹۳۷ تشکیل داد.
استالین نیز پس از جنگ دوم کمیترون را با نام تازه کمینفرم احیا کرد.
* اقتباس از این کتاب:

مارکس خواست به این مجمع «بفهماند» آن بود که اقدامهای جداگانه، پراکنده، تک تک و انفجارآمیز^۱ باید جای خود را به عمل آگاهانه و دسته‌جمعی بدهد. «عملی که طبقه کارگر نمی‌تواند از پیش برد مگر در چارچوب حزبهای سوسیالیستی متشکل»^۲.

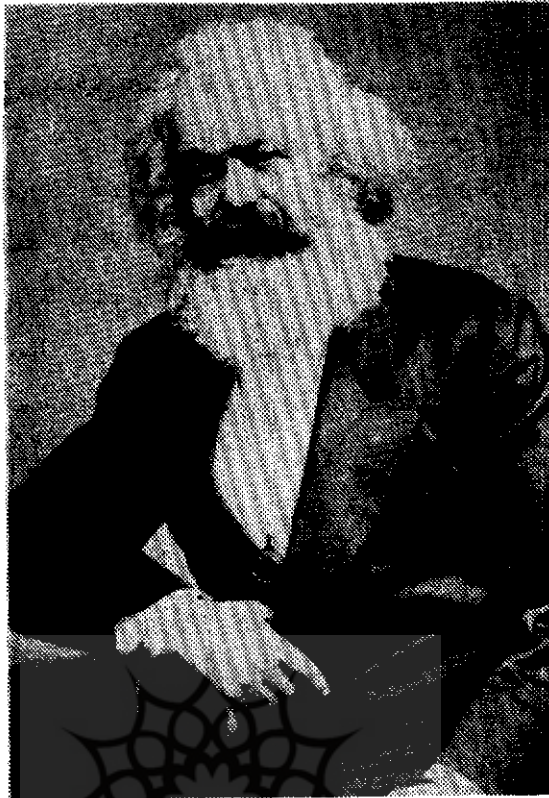
با این تعریف «وسائل سیاسی» همانطور که در منشور ۱۸۶۴ آمد و در کنگره‌های مختلف نیز مورد تأیید قرار گرفت معنای تاریخی بین‌الملل اول، مسلماً از ابعاد زمانی و مکانی آن فراتر رفت.^۳

اندیشه همبستگی طبقات زحمتکش به زمان انقلاب فرانسه به نوشته‌های توماسن پین^۴ و به بیانیه‌های «جامعه‌های هم‌تراز»^۵ انگلستان برمی‌گردد و نیز به نوشته‌های بابوف^۶ و سپس به آثار مردیش بوئوناروتی. در نیمه اول قرن نوزدهم در محافل «مهاجران سیاسی» برای نخستین بار تشکیل مجامع بین‌المللی کارگران تحقق یافت. سه گروه در این کار پیشگام بودند:

- ۱- explosif فاعداً باید به معنی تخریب ماشین کارخانه‌ها باشد وگرنه مارکس مشوق انفجار انقلاب بود.
- ۲- از این جا دو نام «سوسیالیسم» و «کمونیسم» با هم خلط می‌شود، در حالی که مارکس قبلاً سوسیالیسم را دوران پیش از کمونیسم نامیده بود. مهم‌تر آن که با تجویز تشکیل حزب «سوسیالیست» به درستی معلوم نیست که رابطه «حزب» و «توده» دقیقاً چیست؟ (مجادله بعدی لنین و لوکزامبورگ)
- ۳- و به همین دلیل از هم پاشید. حقیقت آن است که کارگر، من حیث کارگر، همان‌طور که تاریخ نشان داد نه با آنارشیزم کار دارد و نه با کمونیسم. او در آن زمان تقلیل مدت کار می‌خواست و مزد خوب و بهداشت و زندگی. پرو آن و مارکس و باکدین در وهله اول می‌خواستند به وسیله کارگران (و برخلاف توصیه کانت)، مرام خود را به کرسی بنشانند. در نتیجه کارگر غربی همین که به زندگی رسید در ایدئولوژی بژوائی حل شد و شریک جنایات استعمارا برداشتن سنگ خیلی بزرگ بازوی خیالباف را می‌شکند و فاجعه آن که هر نسلی - بی‌اعتنا به تجربه نسل پیش - اول از سنگ بزرگ شروع می‌کند. فاجعه تخیل خیلی قوی.
- ۴- Thomas Paine - مرد سیاسی آمریکائی (۱۷۳۷-۱۸۰۹) از خانواده‌ای فقیر بود و در ایام بیکار شدگی به سراغ فرانکلین رفت. به توصیه او روزنامه‌نویس شد. دمکراتی سرسخت بود و شیفته انقلاب فرانسه. کتاب سرگذشت او به فارسی درآمده است.

5- Corresponding Societies

۶- گراکوس بابوف (Babeuf) انقلابی و کمونیست مساوات‌طلب دوران انقلاب فرانسه (۱۷۶۰-۱۷۹۷) در کوششی ناموفق برای سرنگونی حکومت «هیئت مدیره» (دیرکتوار) در ۳۷ سالگی اعدام شد.



● کارل مارکس

۱- «مجمع راستان»^۱ که به سال ۱۸۲۶ بین روشنفکران و کارگران فرانسوی تشکیل شد. بعضی از اینان پس از شکست قیام بلانکی در ۱۸۳۹ به لندن گریختند. در آنجا یک کارگرِ حروفچین آنان را تجدید سازمان داد. ابتدا اینان بخشی پیرو مارکس و برخی معتقد به سوسیالیسم انجیلی بودند. این جمع مارکس را به لندن خواند و با القاء او نام خود را به «جمع کمونیست‌ها» تغییر داد. پس از انقلاب ۱۸۴۸ اعضای این جمع به آلمان رفتند و با محاکمه شدن سران جمع، گروه از هم پاشید.

۲- مجمع «دموکرات‌های برادر»^۲ که به سال ۱۸۴۵ در لندن از طرف عده‌ای از چارتیست^۳‌ها

1- La ligue des Juste

2- Fraternal Démocrates

۳- نهضت چارتیسم در اوایل قرن نوزدهم بر اثر ستم سرمایه‌داران انگلیسی در لندن تشکیل شد. نام آن از ده منشور ملت (Charte de Peuple) گرفته شده که در سال ۱۸۳۸ منتشر شد. در این منشور رأی همگانی، رأی‌گیری سزوی و کمک خرج برای بینوایان خواسته می‌شد. اما تندروان نهضت، دست به تحریک به اعتصاب و شورش زدند. دولت به تعقیب کل جمعیت پرداخت و جمعیت به سبب نداشتن انسجام کافی و فشار پلیسی متلاشی شد. اما نهضت چارتیسم به رغم این شکست بر تمام زندگی سیاسی قرن نوزدهم اروپا تأثیر گذاشت، چون راه یا این بود یا انقلاب.

و دمکرات‌های تبعیدی تشکیل یافت و اقدام به چاپ روزنامه کارگری متعددی کرد. این جمعیت با مجامع دموکرات بلژیک و فرانسه ارتباط برقرار کرد، و نیز با مجمع دمکرات‌های آلمان (که نایب رئیس آن مارکس بود)؛ فشارهای متوالی دولت منجر به انحلال آن در سال ۱۸۵۲ شد.

۳- «مجمع بین‌المللی ۱۸۵۶» از طرف بعضی از چار티ست‌ها و تبعیدیان سیاسی فرانسه در لندن برای مخالفت با سفر ناپلئون سوم به انگلستان تشکیل شد. این مجمع دوامی نداشت ولی نخستین مجمع بین‌المللی بود و چند تن از رهبران آن بعداً به بین‌الملل اول پیوستند. هیچ یک از این مجامع آینده‌ای نداشتند زیرا هم اندیشه‌هایشان انسجام و هماهنگی نداشت، هم در آن‌ها کارگران و روشنفکران آن به هم رسیده بودند. و سرانجام احساسات ملی در آن‌ها غلبه داشت. همه این‌ها موجب می‌شد که مارکس با تردید وارد بین‌الملل اول شود.

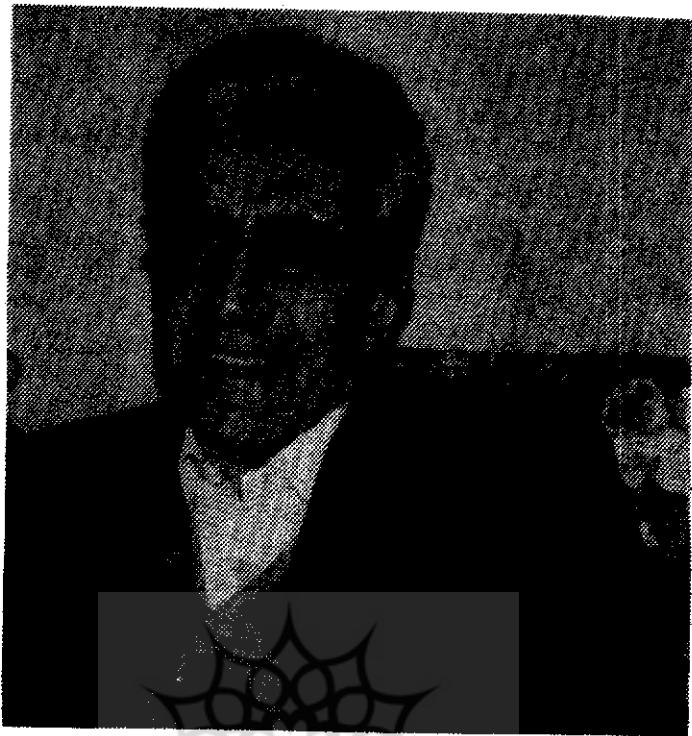
گفته‌اند که «انترناسیونال بچه‌ای بود که در پاریس به دنیا آمد و در لندن به دایه سپرده شد» و در واقع از این مجمع از اتحاد دو طبقه کارگر دو کشور پیشرفته آن زمان اروپا و فرانسه و انگلستان تشکیل یافت.

در رأس کارگران انگلیسی مجمعی بود مرکب از کارگران متخصص^۱ که سایر کارگران در آن راه نداشتند و هدف آن توسعه حقوق سیاسی و سندیکائی کارگران بود. روش آن اصلاح طلبانه بود نه انقلابی. حتی سوسیالیستی هم نبود و در هر حال مخالف مبارزه طبقاتی بود. با وجود این تمایل به اتحاد کارگران سایر کشورها در آن قوی بود و رهبرانش از گاریبالدی میهن‌دوست ایتالیائی پذیرائی شایسته‌ای کردند. این اتحادیه از شورش لهستان سال ۱۸۶۳ پشتیبانی کرد و از خواستهای کارگران فرانسه هم.

نمایندگان کارگرانی که از فرانسه به لندن آمده بودند بیشتر تحت تأثیر اندیشه پرودن بودند یعنی مخالف سیاسی کردن نهضت کارگری مخالف شورش و حتی دور از جمهوریخواهان چپ بودند. اینان، طرفدار اتحاد صنفی و روابط متقابل کارگر و کارفرما بودند و معتقد به این که می‌توان از راههای مسالمت‌آمیز به تحقق خواستهای کارگری رسید.

در ۱۸۶۴ نخستین میتینگ کارگران کشورهای مختلف (عده‌ای تبعید شده) در لندن تشکیل شد. رئیس هیئت نمایندگی فرانسه که خود کارگر بود گفت:

کارگران همه کشورها که می‌خواهید آزاد باشید و خودکنگره‌ای تشکیل دهید!... ما باید متحد شویم تا در مقابل نظام شومی که بشر را به دو طبقه یکی توده نادان و گرسنه و دیگری نخبگان



● دکتر مصطفی رحیمی

شکم پرست تقسیم کرده است سدی غیر قابل عبور تشکیل دهیم. خود را با همبستگی نجات دهیم.

اما عملاً میتینگ بدین اکتفا کرد که کمیته‌ای مرکزی در لندن تشکیل یابد. «نامی از سوسیالیسم برده نشد. از هیچ ایدئولوژی‌ای تعریف نشد. و هیچ فعالیتی سندیکائی پیش‌بینی نگردید.»

«مارکس خود را در چنین مجمعی وارد کرد، مثل فاخته‌ای که در لانه غیر تخم بگذارد.» از او خواستند که با کمیته مأمور تدوین اساسنامه همکاری کند. با دو طرح پیشنهاد شده مخالفت کرد. در یکی از «رهائی ملی» سخن رفته بود و دومی «تخیلی» تشخیص داده شد. ضمناً از مارکس خواسته شد که «خطابه گشایش بین الملل» را ایراد کند. وی نخواست دکترین خود را تحمیل کند. با وجود این بر دو نکته اصرار کرد: یکی رهائی طبقه کارگر، کار خود کارگران است و دیگری طبقه کارگر نمی‌تواند در مورد تسخیر قدرت بی‌اعتنا باشد. [تأکید در اصل].

قرار شد مجمعی از کارگران کشورهای مختلف با نام «شورای عمومی» هر سال یک بار تشکیل یابد. «مارکس با «مانور»های مختلف و قدرت «دیالکتیکی» خود نفوذ خود را بر این

درباره شماره کسانی که به بین‌الملل ملحق شده‌اند مبالغه شده است. در یک کتاب این شماره را پنج میلیون نوشته‌اند. در کیفرخواست دادستان در مورد تعقیب بخش فرانسوی این سازمان تعداد کل اعضاء ۸۱۱۵۱۳ نفر و شماره اعضای فرانسوی ۴۴۳۰۰۰ نفر ذکر شده است اما رقم درست در بهترین روز هم ۵۰،۰۰۰ انگلیسی، در حدود ۱۰،۰۰۰ فرانسوی و حداکثر ۶۰۰ نفر سوئیسی است. انگلیسی‌ها نسبت به بین‌الملل کم اعتنا بودند زیرا مجمع خودشان^۱ به تنهایی ۸۰۰،۰۰۰ عضو داشت بین‌الملل اول در سایر کشورهای اروپائی از حیثیتی برخوردار بود زیرا در چند اعتصاب به سود کارگران دخالت کرده بود.

مارکس در عمر کوتاه بین‌الملل اول می‌بایستی هم با طرفداران پرودن و هم با طرفداران باکونین بجنگد. در ۱۸۷۱ می‌نویسد:

تاریخ بین‌الملل مبارزه دائمی شورای عمومی بود با فرقه‌ها و کوششهای کسانی که همیشه می‌خواستند در قلب بین‌الملل بر ضد جنبش حقیقی طبقه کارگر اقدام کنند. این مبارزه در کنگره‌ها و بیشتر در گفت‌وگوهای خصوصی شورا با هر فرقه صورت می‌گرفت. طرفداران پرودن که بیشتر فرانسوی بودند تابع راه حل مسالمت‌آمیز و تکامل تدریجی بودند و با هرگونه شعاری مبنی بر انقلاب مخالفت می‌کردند. لیدراتان گفت:

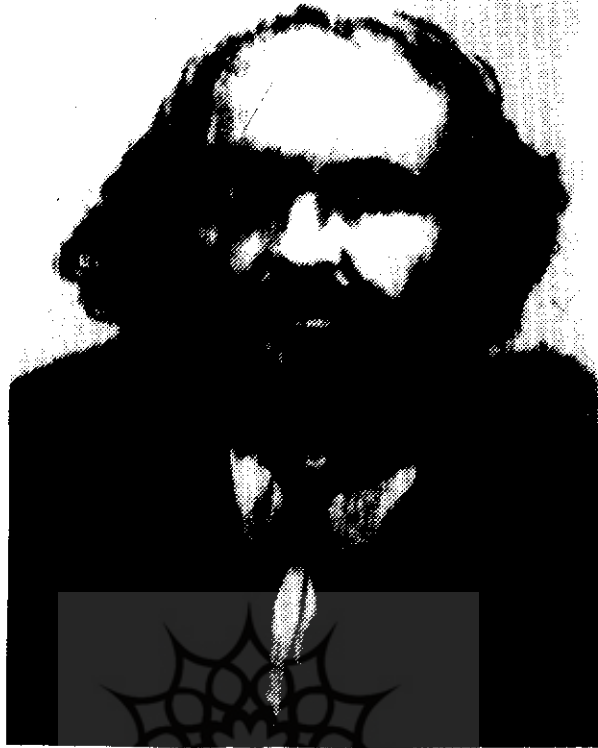
بین‌الملل وسیله‌ای است برای کمک به پرولتاریا تا بتواند با مسالمت از راه قانونی و براساس اخلاق جای شایسته خود را در آفتاب تمدن بیابد.

مارکس این راه را «احساساتی» و «جمله‌پردازی» و «حشتناک سوسیالیست‌های فرانسوی دانست. در نخستین سالها افکار پرودنی بر بین‌الملل مسلط بود. در سال ۱۸۶۷ طرفداران پرودن که تا آن زمان معتقد بودند بین‌الملل نباید در سیاست دخالت کند، رفته رفته تجزیه شدند و عده‌ای از آنان با «جمعی کردن» زمین موافقت کردند. سپس سازمان ملی شدن معادن و راه‌آهن را تصویب کرد و سرانجام به این نتیجه مهم رسید که جامعه حق دارد مالکیت خصوصی زمین را ملغی کند و آن را به تملک اجتماع درآورد.

در سال ۱۸۶۴ باکونین در بین‌الملل درخشید و به رغم مارکس ملغی شدن ارث را به تصویب سازمان رسانید. مارکس با باکونین، هم در دکتترین و هم در روش کار مخالف بود. باکوتین^۲ با

1- Trade Union

۲- باکوتین، چنان که گذشت ضد هرگونه قدرت بود و موافق حکومت فدرالی.



● باکونین

شرکت در انتخابات مخالف بود و مارکس موافق. باکونین دهقانهای حقیر و روشنفکران را انقلاب می‌دانست و مارکس پرولتاریا را. باکونین در داخل بین‌الملل نیز مخالف تسلط شورای عمومی (هسته مرکزی سازمان) بر بخش‌ها بود و مارکس موافق با تمرکز. و «اگر در نظر بگیریم که باکونین روسی بر ضد آلمان بود و مارکس آلمانی بر ضد روس، در می‌یابیم که اختلاف آنان اصلاح‌ناپذیر بود.»

باکونین بارها هشدار داده بود که اقتدارگرایی (اوتوریتاریسم) و خودجوشی توده‌ها اساس حکومت فدرال را دچار خطر می‌کند. اصولاً باکونین بر ضد قدرت بود نفوذ باکونین در محافل کارگری ایتالیا، بلژیک و سوئیس زیاد بود.

جنگ پروس و فرانسه ناقوس مرگ بین‌الملل را به صدا درآورد. مارکس و انگلس بر این عقیده بودند که پیروزی پروس بر فرانسه، پیروزی آنان بر افکار پرودن (فرانسوی) است انگلس نوشت: «این فرانسوی‌ها احتیاج به پس‌گردنی دارند»، اما با شکست سریع فرانسه و اعلام جمهوری و استقرار حکومت کمون، مارکس این حکومت را «پیشگام جامعه نوین» خواند. شناسایی کمون اختلافات داخلی بین‌الملل را آشکارتر کرد. بخش‌ها بر ضد «دیکتاتوری» شورای

عمومی شوریدند. اختلاف هنگامی به اوج رسید که اکثر اعضاء و طرفداران مارکس به اخراج باکونین از بین الملل رأی دادند. قرار شد نشست آتی در نیویورک باشد زیرا مارکس می‌پنداشت که در امریکا بین الملل «جوان خواهد شد» چون دانست که در اروپا مخالفانش پیروز خواهند شد. اما بین الملل رفته رفته جان سپرد.

«بین الملل اول هرگز در توده‌ها نفوذ کرد. بسیاری از اعضای آن منظور اصلی از تشکیل این سازمان را درک نکردند و اسیر وطن پرستی افراطی شدند. با این همه این سازمان در پیشرفت سوسیالیسم دموکراتیک در اروپا تأثیر قطعی داشت... و سرانجام آن که بین الملل اول «روحی بزرگ در بدنی کوچک بود.»

اینک بخشی از مناظره مارکس و باکونین:

باکونین: شما از حکومت پرولتاریا سخن می‌گوئید؛ آیا ممکن است که تمام پرولتاریا در رأس حکومت باشند؟

مارکس: به طور مثال سندیکای انگلیسی Trade-Union را در نظر بگیرید. آیا تمام اعضای سندیکا در تصمیم‌گیری دخالت ندارند؟

باکونین: آلمانی‌ها تقریباً چهل میلیون نفرند. آیا [در دوران دیکتاتوری پرولتاریا] تمام این چهل میلیون نفر عضو حکومت می‌شوند؟

مارکس: Certainly^۱. زیرا امور از self-government [خود حکومت کردن] آغاز می‌شود.

باکونین: پس تمام ملت فرمانروائی می‌کند و دیگر فرمانبرداری وجود ندارد.

مارکس: هنگامی که فردی بر خود مسلط شود، به موجب همین اصل بر خود مسلط نمی‌شود، زیرا آیا او خود نیست و نه هیچ کس دیگری؟

ب: در این حال نه حکومتی در میان خواهد بود و نه دولتی. چون اگر دولت وجود داشته باشد، فرمانروا و بنده هم خواهد بود.

مارکس: به طور ساده: هنگامی که تسلط طبقاتی از بین برود، دولتی به معنای سیاسی امروز در کار نخواهد بود.

ب: مارکسیسم بر سر یک دوراهی است که هر دو بن بست می‌رسد. اما تصور می‌کند راه به آسانی باز می‌شود: می‌گوید حکومت مردم یعنی حکومت عده کمی از رهبران منتخب مردم.

۱. مطمئناً (به انگلیسی)

مارکس: الاغ! این لفاظی دموکراتیک است و خزعبلات سیاسی. انتخابات صورتی است سیاسی در کوچک‌ترین کمون روسیه و در تعاونی‌های قدیمی این کشور. خصوصیت انتخابات وابسته به این نامگذاری‌ها نیست، بلکه برعکس، وابسته به پایه اقتصادی و روابط میان انتخاب کنندگان است. به محض این که وظایف دیگر سیاسی نباشد، ۱- دیگر وظیفه حکومتی وجود ندارد. ۲- تقسیم وظایف عمومی، امری حرفه‌ای می‌گردد و هیچ قدرتی نمی‌بخشد. ۳- انتخابات به هیچ رو جنبه سیاسی کنونی را ندارد.

ب: رأی عمومی همه مردم...

مارکس: تمام مردم، به معنی کنونی کلمه توهم محض است.

ب: نمایندگان مردم، رهبران دولت می‌شوند. این آخرین کلام مارکسیست‌ها و مکتب دموکراتیک هردوست. اما این دروغی است که استبداد اقلیت حاکم در بطن آن پنهان است. و این بسیار خطرناک‌تر از آن است که در ظاهر امر به چشم می‌آید. اراده فرمانروا مساوی می‌شود با اراده ملت.

مارکس: در زمان مالکیت جمعی، به اصطلاح اراده ملت جای خود را به اراده واقعی همکاری می‌دهد.

ب: پس نتیجه چنین می‌شود: اقلیتی ممتاز، رهبری اکثریت عظیم توده‌های ملت را در دست می‌گیرد. مارکسیست‌ها می‌گویند که این اقلیت از کارگران تشکیل می‌شود. بله. اما اجازه بدهید عرض کنم که کارگران، نه، بلکه کارگران سابق. زیرا به محض این که کارگران حاکم ملت شوند، دیگر کارگر نخواهند بود.

مارکس: همچنان که خلاف ابزارساز امروزی به صرف این که عضو شهرداری شد دیگر سرمایه‌دار نیست.

ب: کارگران حاکم شده تمام جهان کارگری را به طور کلی از بالا نگاه خواهند کرد. اینان دیگر نماینده مردم نخواهند بود، بلکه نماینده خود می‌شوند، و داعیه‌دار حکومت. کسی که در این باره تردید کند هیچ چیز از طبیعت بشری نمی‌داند.

مارکس: اگر آقای باکونین در جریان کار حتی یکی از مدیران کارخانه‌های تعاونی کارگری بود، تمام این رؤیایا قدرت‌طلبی را به درک می‌فرستاد. او می‌بایست از خود بپرسد: وظایف اداری این «دولت کارگری» - اگر بخواهد دولت مورد بحث را چنین بنامد - چه صورتی به خود خواهد گرفت؟

ب: اما این انتخاب شدگان، سوسیالیست‌های بسیار مؤمن به خود خواهند بود و دانشمند.
مارکس: عبارت «سوسیالیست دانشمند» هیچ‌گاه به کار نرفته است. اما عبارت

«سوسیالیست‌های علمی» فقط در مقابل سوسیالیسم یوتوپایی به کار رفته که می‌خواهد یاوه‌های تازه‌ای در ذهن مردم حک کند و از این که دانش خود را به شناسائی جنبش اجتماعی و عمل خود مردم محدود کند، ابا دارد. رجوع شود به کتاب من بر ضد پرودن [فقر فلسفه].

ب: این دانشمندی که بی‌وقفه در نوشته‌های طرفداران لاسال و مارکسیست‌ها از آنان یاد می‌شود، به خودی خود نشان می‌دهد که به اصطلاح «دولت توده‌ای» آنها چیزی نیست جز اداره بسیار مستبدانه توده‌ها توسط اشراف جدید و بسیار متعدد، متشکل از دانشمندان واقعی یا ادعائی. توده دانای کل نیست. یعنی که هنوز از قید حکومت آزاد نشده، کلاً در اصطبل «اداره شونده» جایش می‌دهند. عجب آزاد شدنی!

مارکس: گذشته از ترجیح بندهای «دولت توده‌ای» اثر لیکنشت^۱ که نوشته ابلهانه‌ای است بر ضد «بیانیه حزب کمونیست» این عبارت بیش از یک معنی ندارد: پرولتاریا در طول مدت مبارزه برای سرنگونی جامعه کهن هنوز براساس معیارهای این جامعه کهنه صورت می‌گیرد. بنابراین هنوز به قانون اساسی قطعی خود در این مدت مبارزه دسترسی نیافته است و برای آزاد شدن خود وسائلی به کار می‌برد که پس از آزادی او از بین می‌رود. اما آقای باکونین می‌گوید چون چنین است، پرولتاریا باید دست روی دست بگذارد و منتظر روز «تصفیه حساب عمومی» روز رستاخیز، بنشیند.

میخائیل الکساندروویچ باکونین، انقلابی آنارشویست روسی (۱۸۱۴-۱۸۷۶)، به سال ۱۸۴۶ به پاریس مهاجرت کرد و در انقلاب سال ۱۸۴۸ با مارکس و پرودن و هرتسن آشنا شد. در جنبش انقلابی ۱۸۴۹ در سدن آلمان مشارکت کرد. محکوم به اعدام شد ولی از مرگ نجات یافت. سپس دولت اتریش او را تسلیم روسیه کرد که به سیبری تبعید شد. در سال ۱۸۶۱ گریخت. پس از طغیان لهستان بر ضد امپراتوری روسیه (۱۸۶۳-۱۸۶۴) و تحت تأثیر پرودن، که به سال ۱۸۶۴ او را دوباره در پاریس ملاقات کرد، قطعاً به مکتب آنارشویسم پیوست. در ایتالیا مجمعی مخفی تشکیل داد. در سال ۱۸۶۸ انجمن «اتحاد بین‌الملل دموکراسی سوسیالیستی» را بنا نهاد که به بین‌الملل اول کارگران پیوست. سپس در نشریه‌ای به تبلیغ آراء خود پرداخت. برنامه‌اش «دموکراسی سوسیالیستی» بود.

۱- ویلهلم لیکنشت - W. Libknecht - سیاست‌پیشه آلمانی (۱۸۲۶-۱۹۰۰) در جوانی با مارکس آشنا شد و دوست سیزده ساله او بود. تأسیس بین‌الملل اول و نیز تشکیل حزب سوسیال دموکرات آلمان مدیون ابتکار اوست. پس از کنگره گوتا به رهبری تمام نهضت‌های سوسیالیستی آلمان برگزیده شد. پسرش کارل لیکنشت همکار صمیمی و دائمی روزا لوکزامبورگ بود که با هم کشته شدند.

پرودن و باکونین بزرگترین نظریه پرداز مکتب آنارشسیسم اند.
متأسفانه در ایران این مکتب بد معرفی شده و حتی آن را به «هرج و مرج طلبی» و «آشوبگرایی» ترجمه کرده اند که خطای محض است (البته حساب عده ای کژ فکر که در اواخر قرن گذشته به نام این مکتب دست به ترور زدند از حساب رهبران مکتب جداست، چنانکه مارکس را نمی توان مسئول خطای کمونیست های تروریست دانست).

آلبرکامو درباره باکونین می نویسد:

من به جریان اندیشه ای که باکونین نماینده بزرگ آن است، یعنی آزادی، خدمت کرده ام.

و نیز

باکونین جزء دو یا سه نفری است که در قلمرو طغیان حقیقی^۱ را می توانند در مقابل مارکس قرار گیرند.

هرمز عبداللهی با ترجمه کتاب آنارشسیسم اثر جورج و ودکاک (انتشارات معین، ۱۳۶۸) کوشید به جبران مافات پردازد، ولی متأسفانه کسی به نقد و معرفی کتاب نپرداخت. من هم به سبب یک بیماری ممتد، به عنوان خواننده ای علاقه مند به مسائل اجتماعی نتوانستم قدر این کار را بشناسانم.

اگر سخن آنارشسیست ها در حذف دولت پذیرفتنی نیست، در برابر، درباره آزادی سخنان والائی دارند که باید ترجمه گردد و درباره آن گفتگو شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی